

نگاه‌ها → **امیرحسین خورشیدفر** **رمان‌های پدیده**



راحت‌الحلقوم‌های هورمونیزه

۱- برخلاف ظاهر عادی و گول‌زنک تعبیر «پدیده»، معنای آن در بیشتر موارد اصلاً روشن نیست. پدیده مستقل از پس‌زمینه فلسفی آن کلیدواژه پرکاربردی در ژورنالیسم است. از فوتبال گرفته تا سینما و سیاست، ژورنالیسم عطش سیری‌ناپذیری دارد که پدیده‌ها را بشناسد، بشناساند و مخاطب را متقاعد کند که این پدیده آخری دیگر همان است که قرار است باشد، همانی که سال‌ها منتظرش بودید یا از فلان زمان تا به حال دیگر تکرار نشده و اگر آن را از دست بدهید ممکن است تا مدت‌ها چیزی به این کیفیت گیرتان نیاید. پدیده باید غیرمنتظره و ناشناس باشد. بنابراین مراجعی مدعی کشف بهترین پدیده‌ها هستند؛ کشف استعدادها. برای افشای ماهیت تعبیر پدیده شاید مفیدتر باشد به جای آنکه کلمات مطمئن نقد ادبی را پس و پیش کنیم به کاربرد مستمر «پدیدگی» در ژورنالیسم ورزشی دقت کنیم تا دست‌کم ابهت و هیمنه کلمه فروپاشد و محتوای ثنوتی و تحیفش آشکار شود و البته فایده‌اش هم. در فضای ورزش پدیده یک عنوان رسمی، یک جایزه یا تقدیر سالانه است. هر سال به طور مستمر یک نفر پدیده است. انگار پدیده برخلاف ظاهر تصادفی‌اش، همیشگی، روتین و ممکن است. نمی‌شود یک سال پدیده نداشته باشد. اما شیوه شناسایی پدیده چیست؟ پدیده همیشه در زمینه سنت، تاریخچه و آرشپو ظهور می‌کند. جایی که آرشپو مدونی وجود دارد امکان بازتولید پدیده نیز هست. چون هر خاصیتی در یک تولید جدید، مثلاً یک تولید ادبی یادآور، ادای دین، تکرار، مشابه، در ادامه یا مکمل بروز خاصیت یا امکانی در سنت آن شاخه تولید است که توفیقی به همراه داشت و امید می‌رود تولید جدید، پدیدهٔ آن موفقیت را در بازار سرمایه چند برابر کند. معرفی پشت جلد کتاب‌ها و دی‌وی‌دی‌ها همین تدقیق نسبت اثر را با سنت‌های مورد توافقی معلوم می‌کند. سالانه ده‌ها رمان در آمریکا منتشر می‌شود که رآوی‌شان یک نوجوان عاصی، طغیانگر و طناز است که با مناسبات زندگی بزرگسالانه سر سازگاری ندارد و اطراف خود را امصادق‌پلیدی و ریساکاری می‌بیند. تمام این رمان‌ها روی سکویی قرار گرفته‌اند تا به عنوان پدیده شبه‌ناتوردشتی معرفی شوند. هر چند سال هم یکی‌شان به موفقیت نسبی دست پیدا می‌کند و به اصطلاح پدیده می‌شود یعنی اندکی از طعم و رنگ نمونه اصلی را تداعی می‌کند. در حقیقت منطق سرمایه‌دارانه بازار نشر بی‌رحمانه میل دارد گونه و ژانر همه چیز را شناسایی کند و آن را در طبقه مشخصی در قفسه معلومی برای عرضه قرار دهد. حتی پدیده در عین اینکه ظاهراً آشوبگر، برهم‌زننده و بی‌همتاست از نگاه تولیدکننده افق مشخصی دارد، پیداست که حتی به عنوان پدیده احتمالاً تا چند نسخه خواهد فروخت، چه رویوهاییی خواهد گرفت و دست بالا چه جایزی. تمام اینها اما اگر چه عملکردهای تجاری رایج در همه جهان است و آنقدر تکرار‌شده که ذوق‌زدگی خاصی به همراه ندارد مگر آنکه آنها را با وضعیت‌های مشابه در ایران مقایسه کنیم. فقط در ایران است که کارگزاران تولید و نشر همان که باید پدیده‌ها شناسایی و معرفی کنند خودشان هم گول می‌خورند که چیز واقعا یکه وی‌ماننده کشف شده است. یا اینجا و آنجا دیده و شنیده شده از کشف فلان کس یا فلان کتاب گفته می‌شود. انگار اگر ناشر اینور خیابان فلان کتاب را چاپ نمی‌کرد آنور خیابان ناشر دیگری نبود که کتاب را چاپ کند. این توهم شناخت پدیده‌ها به نتایج مضحکی می‌انجامد. مثلاً چندی پیش در یک مجله فرهنگی و هنری، روزنامه‌نگاری در گفت‌وگو با یک روانشناس با تعجب می‌پرسد چطور بینندگان فیلم «ماجرا»ی آنتونیونی در جشنواره کن سال ۶۱ اهمیت این فیلم را نفهمیده‌اند. این منتقد و روزنامه‌نگار هیچ فکر نمی‌کند اگر ارزش و اهمیت فیلمی نیم‌قرن بعد از ساخت آن بر همه آشکار شده و او در یک کشور جهان سوم از این امر مطلع است هیچ ربطی به بینندگان اولیه فیلم در فستیوال کن سال ۱۹۶۱ ندارد. قاعدتاً آنها تجربه زیبایی‌شناسی بسیار بیشتری از روزنامه‌نگاران فرهنگی امروز در مواجهه با آثار هنری پیشرو داشته‌اند و مساله بی‌سلیقگی یا ناآگاهی یا ناتوانی آنها در فهم پدیده نیست. یا مثال دیگری در عالم ادبیات که همه طوری از اشتباه آندره ژید در رد رمان مارسل پروست یاد می‌کنند که انگار بدبخی است آنها ارزش و اعتبار رمان سترگ پروست را در نگاه اول تشخیص بدهند.



۲- در اینجا ظاهراً قرار است به موراکامی پرداخته شود که به عنوان یک پدیده در بازار کتاب ایران شناخته می‌شود. پیش از این هم در مجله فرهنگی و ادبی نافه پرونده‌ای درباره کتاب‌های جدید موراکامی و ایشی‌گورو که توسط نشر چشمه منتشر شده‌اند، اختصاص داده شده بود. ...راکتش من هیچ نمی‌دانم یا چه معیاری می‌توان

موراکامی را امسال به عنوان پدیده بازار کتاب ایران انتخاب کرد، یعنی رسیدن به چه تیراژی کافی است که یک کتاب پدیده شود؟ اینکه گروهی از مخاطبان کتاب‌های ادبی مثلاً روزنامه‌نگارانی با سلیقه‌ای خاص یک کتاب را دوست داشته باشند، آیا به مفهوم پدیده شدن نویسنده و کتاب است. اتفاقاً این هم اصل بدی نیست به شرطی که قبلاً پذیرفته باشیم این گروه مرجع گروه بزرگ‌تری از مخاطبان هستند. سه چهار سال قبل که مجموعه داستان این نویسنده ژاپنی‌الاصل در ایران چاپ شد، شوک بیشتری وارد شد و بیشتر در تعریف پدیده می‌کنجید. قاعدتاً کتاب‌های او فروش معقولی داشته اما نه آنکه به رقم خیره‌کننده‌ای برسد، احتمالاً توجه سلیقه‌های خاصی در بین قشر کتابخوان و به خصوص روزنامه‌نگار را جلب کرده که به طرز حیرت‌انگیزی در ایران اصلاً به این معنی نیست که در ادامه لایه‌های پیشرو طبقه متوسط هم به آن گرایش خواهند داشت یا آنکه روزنامه‌نگاران به معنای واقعی شامه تیزی در شناخت سلیقه دیگران دارند. اما علی‌الاصول موراکامی در نسبت با جامعه کتابخوان ایرانی حتماً واجد ویژگی‌هایی هست که نامش در پنج سال تا این حد شناخته شده، همچنان که در جهان هم شهرت او به طرز قابل توجهی رشد کرده است. در واقع کتاب‌های موراکامی محصول خاص مخاطبی است که به انواع راحت‌الحلقوم فرهنگی سطح بالا نیاز دارد. این مخاطب به طور مستمر برای ادبیات هزینه می‌کند اما هیچ انتظار ندارد که چیزی در کتاب باشد که خلاف سلیقه‌اش باشد یا اندکی او را به زحمت بیندازد. پل استر هم کتاب‌های سال است چنین سرویسی را در حد بضاعت اندکش به خوانندگان سراسر جهان عرضه می‌کند. در موارد بسیاری رمان‌ها و نویسنده‌هایی که در سراسر جهان پدیده می‌شوند، تولید و تولیدکننده ادبیات هورمونیزه هستند، داستان‌هایی که روایت، ماجرا و پیچ و تاب و حادثه در آنها به نحوی آزمایشگاهی دستکاری و مضاعف شده است. مثل میوه‌های گلخانه‌ای که با دستکاری‌های ژنتیکی و اضافه کردن انواع هورمون‌ها آب و رنگ چشمگیری پیدا می‌کنند و البته بی‌خاصیت‌اند، بیشتر این پدیده‌های یک دهه اخیر ادبیات جهان هم یا از مخزن ژالیسم جادویی بهرین این لاتین برداشت افراطی کرده‌اند یا اینکه شمایل‌های جهان کافکایی را با اغراقی زنده به کار برده‌اند. در حقیقت از شبک‌ترین و جذاب‌ترین منابع ادبی جهان برداشت کرده‌اند تا در نسبت با آنها قرار بگیرند و آنها را در ساز و کار قجاری محض بازتولید کنند. موراکامی و زندگی عجیب و غریب و روحیاتش و قیافه‌اش هم یکی دیگر از همین تولیدهای هورمونیزه است. یک چیز غریب ژاپنی خیلی به درد امروز می‌خورد. چون باید مرتب به خودمان یادآوری کنیم (و ققدر البته‌ان) که ژاپنی‌ها خیلی فرق دارند، این است که نویسنده‌شان هم خیلی فرق دارد و بهبه و چه‌چه جهان تازه.

پیک پیک

هر از گاه یک نویسنده پدیده می‌شود اما چرا

این بار «موراکامی» خوانی



◀ تارا ذکانی

دوست داشتم می‌توانستم بگویم کتابخوانی پدیده شده اما نمی‌توانم. همان بحث تکراری همیشگی هنوز هم سایه‌اش را روی آمار کتابخوان‌های ما انداخته است. ما کتابخوان نیستیم اما این سال‌ها خیلی هم بیکار ننشسته‌ایم. یکدفعه بین خودمان باب کرده‌ایم که همه برویم کتاب‌هایی که کونلیوخوانی به قول مترجمش و کونلیوخوانی به قول خودمان، نمی‌شود همین اتفاق‌های به ظاهر کوچک را به فال نیک نگرفت. همین که گاهی وقت‌ها نویسنده‌ای تا این حد بین ما مشهور می‌شود و سراغ خواندن آثارش می‌رویم، باز هم جای شکر دارد. در این گزارش از نویسنده‌ها و کتاب‌هایی می‌گوییم که به معنای واقعی کلمه بین ما جماعت سرانه پایین کتابخوان شناس آورده‌اند و قسر در رفته‌اند و بیشتر از آن از دلایل پنهان باب شدن خواندن کتاب‌هایشان بین ما.

کتاب فارسی، رمان عامه‌پسند

تسم آرام به علاوه یک مقدار عشق می‌شود خوراک ساعات بیکاری ما در رمان‌های فارسی عامه‌پسند. البته نمی‌شود تمام رمان‌های فارسی را مشمول این تعریف دانست. خیلی طبیعی است که آدم‌ها بعد گذراندن ساعات سخت کاری دوست داشته باشند کمی آرامش را تجربه کنند. این می‌شود که عمیق شدن روی مسائل دیگر جایگاه دوست‌داشتنی‌ای نخواهد داشت. آدم‌ها کتاب‌های تلویزیون را آنقدر جابه‌جا می‌کنند تا به یک برنامه آرامش‌بخش برسند. موقع خرید یا قرض گرفتن کتاب هم همین اتفاق می‌افتد (البته اگر خریده یا قرض گرفته شود). اگر قرار باشد کتابی برای ساعات فراغت انتخاب شود، ناخودآگاه کتاب‌های سوزناک‌دست سفر از چرخه انتخاب حذف می‌شوند.

تابوها

رمان‌های فارسی هنوز هم جایگاه خودشان را حفظ کرده‌اند. شاید نزدیک هشت سال قبل بود که خواندن کتاب‌های م، مودب‌پور بین قشری از جوان‌ها باب شد، جوانانی که اکثریت‌شان را زنان تشکیل می‌دادند. برای استقبال از این کتاب‌ها به جز گبرایی داستان‌ها می‌شود با کمی تامل دلایل دیگری هم پیدا کرد. صحبت کردن راجع به مسائل عاشقانه به خصوص در آن سال‌ها نوعی تابو محسوب می‌شد. از طرف دیگر کنجکاوی نسبت به اینکه عشق ایرانی بعد از گذشت سال‌ها از داستان لیلی و مجنون حالا به کجا رسیده و حالا باید چه کسانی را برای عاشقی الگو قرار داد و در روابط چگونه رفتار کرد، تمایل نسبت به این کتاب‌ها را بالا برد. خواننده‌ها با این کتاب‌ها بهتر ارتباط می‌گرفتند. از طرف دیگر متن نوشته شده کاملاً مستقیم و بدون ترجمه بود و به خاطر زبان نویسنده‌ها که فارسی است، با مخاطب به خوبی ارتباط برقرار می‌کرد. نکته دیگر راجع به این داستان‌ها اتفاق افتادن‌شان در جامعه ایرانی بود. خواننده برای الگوبرداری در سطح بالا و ارتباط‌گیری در سطحی پایین‌تر به فرهنگ مشترک با کاراکترهای داستانی احتیاج داشت. در کتاب‌های فردی مثل مودب‌پور اضافه کردن چاشنی طنازی به برخی از شخصیت‌های داستانی، کسالت را از بین می‌برد و از این جهت ناگهان می‌دیدیم تیپ شخصیتی یکی از کاراکترها بین جوان‌ها مد شده. میزان محبوبیت با میزان همدانی با آن شخصیت سنجیده می‌شد.

حرف می‌هم

همه کتاب‌های من

«برای من الگوی خیلی خاصی برای انتخاب یک کتاب وجود ندارد. بعضی کتاب‌هایی را که می‌خوانم، کتاب‌هایی هستند که کسی آنها را بهم معرفی کرده و بعضی دیگر را هدیهِ گرفته‌ام و قته‌هایی که زهر ۲۳ساله به نمایشگاه کتاب می‌رود، از آن وقت‌هایی است که معمولاً دنبال کتاب خاصی نیست و بین کتاب‌های مختلف می‌گردد تا بتواند کتاب‌های خوبی پیدا کند. «آثار بعضی نویسندگان را دوست دارم و می‌خوانم. اما این طور نیست که بگویم تا به حال هر چه نوشته‌اند را من خواندم. مثلاً وقتی به کتابفروشی بروم و چشمم به آثارشان بیفتد، آنها را زودتر از کتاب‌های دیگر انتخاب می‌کنم و با اشتیاق بیشتری هم می‌خوانم. «رومن گاری»، «هرمان هسه» و «رضا قاسمی» برای من از این دسته نویسندگان هستند.» او علاقه ندارد به اینکه پیگیر کتاب‌هایی که خواندن‌شان به اصطلاح «مد» شده و چندین بار هم تجدید چاپ شده‌اند، باشد. خاطره خوبی از خواندن این کتاب‌ها ندارد و معمولاً از آنها خوشش نمی‌آید. «اگر هم این کتاب‌ها را بخوانم، زمانی می‌خوانم که دوران درخشش‌شان گذشته باشد. مثلاً آثار «ماکسیم گورکی» را زمانی خواندم که دیگر خواندن‌شان مد نبود.»

علی ۲۹ ساله خودش را کتابخوان نمی‌داند چون خیلی زباد کتاب نمی‌خواند. اصلی‌ترین

سال پنجم ■ شماره ۱۱۴۶ ■ سه‌شنبه ۷ دی ۱۳۸۹

شرق



به دنبال عرفان و جذابیت‌های جادویی می‌روند. به نیازشان به هیجان وقتی هری پاتر می‌خوانند. به انزوایشان و تنها بودن‌شان، به اینکه احساس می‌کنند کسی حرف‌شان را نمی‌فهمد، وقتی که به سراغ داستان‌های هاروکی موراکامی می‌روند. جنگل نروژی می‌خوانند یا از دو که حرف می‌زنیم، جالب اینجاست که هیچ کدام از این کتاب‌ها راهی برای بیرون آمدن از ایسن تنهایی‌ها و روزمرگی‌ها ارائه نمی‌دهند. حتی گاهی بعد از خواندن کتاب‌ها حس تنها بودن، بیش از پیش فرد را ناراحت می‌کند. اما همین که بازار کتاب گهگاه تکانی می‌خورد و چشم کتابفروشی‌ها به جمال خواننده‌ها روشن می‌شود، جای شکر دارد. قبول است! هزینه‌ها بالا رفته‌اند. فرهنگساز ی نمی‌شود. تبلیغات نداریم. این روزها خیلی‌ها قبل از نگاه کردن به روی جلد کتاب، به پشت جلد و قیمت نگاه می‌کنند. بعد به هم نگاهی می‌اندازند و می‌گویند «چقدر گرون شده» اما می‌توان هنوز هم این یار مهربان نامهربانی‌دیده را به زندگی برگرداند. چندی پیش در همین روزنامه گفتیم که موجی از جا گذاشتن کتاب‌ها روی صندلی متروها و جاهای عمومی در بعضی کشورها شروع شده است. اول کتاب اسم افرادی که این کتاب در دست‌شان بوده است، نوشته می‌شود. حسی از تنها نبودن در حال ایجاد است. حسی از هیجان، اینکه در یک جای دنیا یک نفر هست که این کتاب وجه مشترک با او محسوب می‌شود. شاید انجام این کار بین ما در حال حاضر باب نشود. هم به خاطر علاقه به کتابخانه شخصی‌پروری و هم فکر کردن به اینکه از پولی که داده‌ام خدوم استفاده می‌کنم. اما حداقلش این است که به جای جا گذاشتن کتاب‌هایمان گاهی برویم به سراغ کتابی که دوستی یا عزیزی به محتوایش علاقه دارد و آن را به هم هدیه کنیم. بد نیست گاهی هم سری بزнім به نویسنده‌های ایرانی که مدت زیادی نیست قلم در دست گرفته‌اند، اصا حرف‌های زیادی برای گفتن دارند. حتماً حرف‌های مشترکی پیدا خواهیم کرد.

● ریحانه هاشمی ➤.....●

از اینها، نویسندگان خاص و مورد علاقه‌ای هم دارد که کارهایشان را همیشه دنبال می‌کند. «نه فقط آثار نویسندگان محبوب، که علاقیشان را هم دنبال می‌کنم و کاری به کار جریان تازه‌ها در کتابفروشی‌ها ندارم. به دلیل اینکه معمولاً آثار استخوان‌دار و قوی پدیده نمی‌شوند و بعد اینکه این جریان‌ها فقط موج‌سازند.»

برای نسیم که ۲۶ساله است، راه‌های مختلفی برای رفتن دنبال یک کتاب وجود دارد. «بعضی از دوستانم آدم‌های کتابخوانی هستند که من سلیقه‌شان را در کتابخوانی کاملاً قبول دارم. بعضی از کتاب‌هایی که می‌خوانم را آنها به من معرفی کرده‌اند. گاهی هم می‌شود که یک کتاب تبدیل به کتابفروشی‌ها سر می‌شود و کلی سر و صدا ایجاد می‌کند. این جور کتاب‌ها را هم معمولاً می‌خوانم. هرچند اغلب از خواندن‌شان پشیمان می‌شوم و فکر می‌کنم آن چیزی نبودند که تصور کرده بودم.» او گاهی هم بدون هیچ شناختی، یک کتاب می‌خرد و می‌خواند: «گاهی بی‌هدف به کتابفروشی‌ها سر می‌زنم، دل را به دریا می‌زنم و کتاب‌هایی را که ارشان خوشم بیاید، حتی اگر شناختی ازشان نداشته باشم می‌خرم.» برای او گاهی نویسندگان یا مترجمان خاصی هم هستند که مهم‌اند و او سعی می‌کند همیشه تمام آثار آنها را بخواند. «از نویسندگان ایرانی، آثار «گلی ترقی» را همیشه می‌خوانم و از بین نویسندگان خارجی هم همیشه پیگیر کارهای «رومن گاری»، «سلینجر»، «هارپو کارلس یوسا» و «گابریل گارسیا مارکز» هستم.»

یا نه. حداقلش این است که هزینه داستان‌های کوتاه یا کمتر است یا اگر هم هم‌اندازه رمان‌ها باشد، یک مجموعه خواهد بود. در مجموع اوضاع داستان‌های کوتاه فرق می‌کند. بالاخره ، یکی از داستان‌ها خواننده را به سمت خودش خواهد کشید. به جز داستان‌های کوتاه شعرخوانی هم بین مخاطبانش جا باز کرده است به خصوص که در سال‌های اخیر گنجاندن مفاهیم زندگی مدرن در شعرها و استفاده از نشانه‌های زندگی روزمره قاعده‌های قبلی را به کل شکسته است. خصیصه جدید و متفاوت نویسنده‌های امروز ایران را می‌توان در همین سنت‌شکنی‌ها و همین فرار از پنهانکاری‌ها دانست. آنها رک هستند.

کتاب بازی کنیم

ما با «یار مهربان» بزرگ شده‌ایم. شب‌ها با قصه‌ها خوابیده‌ایم. شعرهای مشترکی داریم که همه‌مان آنها را از حفظیم. نمی‌شود سطحی نگاه کرد و گفت دیگر اثری نوشته نمی‌شود که همه‌گیر باشد. شاید درست باشد که به اندازه ۳۰ سال پیش این اتفاق نمی‌افتد. کتابی که این روزها همه آن را بخوانند، کم است. اما طبیعی هم هست. رسانه‌های مختلف ما را از همه طرف احاطه کرده‌اند؛ اتفاقی که قبلاً از آن خبری نبود. ما هم آدم‌های متفاوتی شده‌ایم. شاید بیشتر از آنکه شبیه هم باشیم، با هم فرق داریم. ویرجینیا وولف جمله‌ای دارد که مضمونش این است: اگر داستان جدیدی نوشته می‌شود به خاطر آن است که آدم‌ها نتوانسته‌اند حرف‌هایی را که خودشان دوست داشته‌اند بشنوند، در کتابی پیدا کنند. تقلید البته بحث جداگانه‌ای دارد. مال وقت‌هایی است که آدم‌ها حرف‌های مشترکی با نویسنده‌شان پیدا می‌کنند اما از زاویه‌ای متفاوت. هر کتابی که در دنیا و به خصوص در ایران باب می‌شود نشان‌دهنده چیزهایی است که شاید در نگاه اول به نظر نیایند. اما کافی است در برابر هر کدام از این کتاب‌ها بپرسید چرا خواندن فلان کتاب مرسوم نشده؟ در جوابش به نکات جالبی می‌رسیم، به آمال آدم‌های جدید. به خستگی‌شان از زندگی مکانیزه روزمره وقتی که

دارند و بعضی‌هایشان کوچک‌ترین علاقه‌ای به او ندارند. اما بین ایرانی‌های خواننده داستان‌هایش اغلب رمان‌هایش را دوست دارند و داستان‌های کوتاه‌ش را بیشتر. داستان‌هایش خیلی در قید و بند نتیجه‌گیری نیست. مثل خیفم‌هایی که پایان باز دارند، داستان‌های او هم همین طور هستند. بنابراین خیلی‌ها به جای رمان‌هایش داستان‌های کوتاه‌ش را ترجیح می‌دهند. او را سلینجر ژاپن هم می‌دانند شاید به این خاطر که کاراکترهای داستان‌هایش منزوی هستند و هیچ کس آنها را آن طور که باید، درک نمی‌کند؛ دردی است. در این شرایط یکدفعه نویسنده‌ای پیدا می‌شود که از آرزوهای شخصی حرف می‌زند. از دنبال کردن رویاهای می‌گوید و عطایایی که در وجود هر آدمی به ودیعه نهاده شده است. نویسنده خیلی هم خوب می‌نویسد. داستان‌هایش هر بار به سراغ یکی از مسائل روز بشریت می‌رود؛ یکی از دغدغه‌هایی که فکر آدم‌ها را به خود مشغول کرده. دنبال کردن رویاهای ا درمانی برای راه‌شدن از روزمرگی می‌داند. توجه به نشانه‌های اطراف را راهی و حتی میان‌راهی برای پیمودن جاده معنوی معرفی می‌کند و توجه به برق چشم‌ها را راهی برای شناختن نیمه دیگر هر انسان. داستان‌ها فقط داستان هستند. اما ناخودآگاه وارد زندگی روزمره ما می‌شوند و این هنر کونلیوست. این طوری ما به عنوان خواننده احساس می‌کنیم زندگی از حالت روزمرگی خارج شده و معنی تازه‌ای گرفته است؛ معنایی با طعم هیجان و عرفان. عرفان کونلیویی راهی می‌شود برای پیدا کردن راه شخصی، جوابی می‌شود برای سوال‌های بی‌جواب ما. حتی اگر فقط به تشریح ماجرا پرداخته باشد نه راه حل. اما همین که می‌گوید راه‌حلی وجود دارد، برای فراهم کردن اسباب آرامش ذهنی ما کافی است. همین می‌شود که از آمدشن به ایران استقبال گسترده می‌شود.

کتاب‌هایش خوب می‌فروشند و کیمیاگرش ورد زبان اطرافیان است.

جای خالی نویسنده‌های جوان ایرانی

مخاطب خاص داشتن خیلی خوب است. خوب‌تر از آن این است که عامه آدم‌ها مخاطب‌های خاص باشند. برای نویسنده‌های ایرانی اما سال‌هاست مخاطب‌های خاص، خاص باقی مانده‌اند. نویسنده‌های امروز ما اغلب جوان‌هایی هستند که بین عامه خواننده‌ها راهی می‌شود برای پیدا کردن راه شخصی، جوابی می‌شود برای سوال‌های بی‌جواب ما. حتی اگر فقط به تشریح ماجرا پرداخته باشد نه راه حل. اما همین که می‌گوید راه‌حلی وجود دارد، برای فراهم کردن اسباب آرامش ذهنی ما کافی است. همین می‌شود که از آمدشن به ایران استقبال گسترده می‌شود.

کتاب‌هایش خوب می‌فروشند و کیمیاگرش ورد زبان اطرافیان است.

موراکامی خوانی

موراکامی خواندن پدیده شده، اما بین یک عده، بعضی از ژاپنی‌ها این نویسنده را دوست

● ریحانه هاشمی ➤.....●

است، از سلیقه من در کتاب خواندن خبر دارند و گاهی خودشان هم سلیقه‌شان با من یکی است. کتاب‌هایی را که این دسته از دوستانم به من معرفی کنند، می‌خرم. ممکن است رمان باشند یا در مورد تاریخ ایران، یا کتاب‌هایی با موضوعات نظری چون مدت‌هاست همدیگر را می‌شناسیم و در مورد اینکه به چه نویسنده‌ای اعتبار می‌دهیم و کارش را قبول داریم، به هم اعتماد داریم. راه دوم هم این است که بعد از ۱۰، ۱۲ سال سر و کله زدن با کتاب می‌دانم که من مثلاً هرگز آثار مارکز را نمی‌خوانم یا مثلاً ادبیات روس را برده‌اند، کاری ترجمه شود و بروم بخرم.» او غیر

فیلم‌هایی را می‌بینم که افرادی که مورد قبولم هستند، آنها را به من معرفی می‌کنند. گاهی هم اتفاق می‌افتد که کتاب‌های یک نویسنده خاص را همیشه می‌خوانم. پیگیر کتاب‌هایش هستم و منتظر انتشار آثار جدیدش.» هادی که کارتون‌پست است و کارش یک کار هنری است، معمولاً کتاب‌هایی را انتخاب می‌کند که به رشت‌ه‌اش مربوطند.

زهر ۲۵ساله است و به شدت کتابخوان. سلیقه‌اش هم نسبتاً سلیقه خاصی است. آدم‌ها هر چقدر بیشتر کتاب می‌خوانند، سلیقه‌شان هم خاص‌تر می‌شود. برای او سه راه وجود دارد که به کتاب‌های دلخواش برسد و آنها را بخواند: «یکسری آدم‌هایی که تعدادشان هم خیلی کم

